



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۵ مهر ۱۳۹۱

مصادف با: ۱۹ ذی القعدة ۱۴۳۳

جلسه: ۱۲

موضوع کلی: وضع

موضوع جزئی: مسلک دوم: مسلک وضع - دیدگاه اول

سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

عرض کردیم در مسلک وضع دو دیدگاه اصلی وجود دارد. دیدگاه اول فی الجمله این است که وضع با اینکه یک امر اعتباری است اما در عین حال واقعیتی برای آن وجود دارد. نظریه اول نظریه محقق عراقی بود که نقل و مورد بررسی قرار گرفت.

نظریه دوم: محقق نائینی

ایشان ضمن آنکه ذاتی و طبعی بودن دلالت الفاظ بر معانی را انکار می‌کند اما در عین حال معتقد است این دلالت به صرف تعهد از یک شخص که لفظی را قالب برای معنایی قرار داده باشد نیست بلکه این دلالت ناشی از یک ارتباط واقعی بین لفظ و معناست یعنی ایشان هم مثل محقق عراقی وضع را حقیقتی بین واقعی و جعلی می‌داند لکن بیان ایشان متفاوت است. در کفایه بحثی تحت عنوان من الواضع مطرح شده که واضع کیست؟ آیا واضع خداوند است یا بشر؟ این ترتیب را شاگردان مرحوم آخوند هم دنبال کرده‌اند و از جمله کسانی که مدعی است واضع الفاظ خداوند متعال است نه بشر محقق نائینی می‌باشد و کسانی که به شرح و بسط کلمات مرحوم آخوند پرداخته‌اند بحث من الواضع را مطرح کرده و نظریه محقق نائینی را هم در آنجا ذکر کرده‌اند. درست است که این بحث تحت عنوان من الواضع مطرح شده لکن اصل مطلب ایشان در واقع نظریه‌ای است که پیرامون حقیقت وضع ارائه کرده است. محقق نائینی ابتدائاً اثبات می‌کند واضع الفاظ خداوند متعال است و بر نفی واضع بودن بشر دلیل اقامه می‌کند لکن بعد از اثبات این مدعا نتیجه می‌گیرد که آنچه که موجب دلالت یک لفظ بر معنی می‌شود اگر چه به ذات لفظ بر نمی‌گردد اما در عین حال تابع احداث یک علقه توسط واضع و جاعل هم نیست، ایشان می‌گوید ما مثل سلیمان بن عباد قائل به ذاتی بودن دلالت الفاظ بر معانی نیستیم اما در عین حال صرف جعل را هم کافی نمی‌دانیم. حال باید مدعای ایشان توضیح داده شود تا ببینیم آیا اصل این مدعا و ادله‌ای که بر آن اقامه کرده‌اند قابل قبول است یا نه؟ کلمات محقق نائینی در واقع دو بخش دارد:

بخش اول کلام محقق نائینی:

در بخش اول ایشان اثبات می‌کند واضع خداوند متعال است نه بشر. اصل ادعای ایشان نفی واضع بودن بشر است و جنبه سلبی دارد و بر این ادعا چهار دلیل ذکر می‌کند که اگر این ادله چهارگانه اثبات کند که بشر نمی‌تواند واضع باشد بدون تردید واضع خداوند متعال خواهد بود.

دلیل اول:

این دلیل مربوط به مقام ثبوت است.

ایشان ابتدائاً ادعا می‌کند که الفاظ و معانی آن قدر زیادند که ممکن نیست بشر به آنها احاطه پیدا کند و اگر نتواند احاطه پیدا کند طبیعتاً نمی‌تواند لفظ را برای معنی قرار دهد و در این صورت عادهً محال است که بشر بتواند لفظ را برای معنایی جعل کند و بالاتر اینکه الفاظ و معانی هر دو غیر متناهی هستند که در این صورت عقلاً محال است که بشر بتواند لفظ را برای معنی جعل کند، پس عمده این است که ایشان بر استحاله واضح بودن بشر به این نحو دلیل اقامه کرده که واضح بودن بشر یا استحاله عادی را در پی دارد و یا استحاله عقلی؛ به این بیان که آن قدر الفاظ و معانی کثیرند که عادهً محال است بشر همه الفاظ را برای همه معانی قرار داده باشد چون بشر احاطه بر همه آنها ندارد و از این بالاتر اینکه الفاظ و معانی غیر متناهی‌اند و عقلاً محال است که بشر محدود و متناهی بتواند الفاظ نامتناهی را برای معانی نامتناهی وضع کند. وجه عدم تناهی الفاظ هم این است که هر لفظی مرکب از حروف و حرکات است و با توجه به تعداد حروف و حرکات و ترکیبات آنها احتمالات متصور در باب الفاظ قابل شمارش نیست و این مطلب مخصوصاً با توجه به اختلاف زبان‌ها و گویش‌ها برجسته‌تر می‌شود. اما اینکه معانی غیر متناهی‌اند به این جهت است که دائره معانی فقط مربوط به امور خارجیه نیست بلکه شامل امور ذهنیه هم می‌شود، معانی زیادی در ذهن ما وجود دارند که اصلاً وجود خارجی ندارند بعلاوه معانی منحصر در امور ممکن الوجود نیستند بلکه حتی امور محال را نیز شامل می‌شود و آنها هم معنا هستند؛ مثلاً اجتماع نقیضین محال با اینکه وجود خارجی ندارد اما بالاخره معنایی است که به وسیله لفظی از معنای آن حکایت می‌شود پس معانی هم نامتناهی‌اند. حال اگر الفاظ و معانی غیر متناهی باشند محال است بشر محدود و متناهی بتواند الفاظ را برای معانی وضع کند.

پس محصل دلیل اول این شد که اگر الفاظ کثیر باشند بشر به آنها احاطه ندارد و محال عادی است که بشر بتواند همه الفاظ را برای معانی آنها وضع کند و اگر الفاظ و معانی غیر متناهی باشند محال عقلی لازم می‌آید که بشر بتواند الفاظ غیر متناهی را برای معانی غیر متناهی وضع کند.

دلیل دوم:

سلمنا که این امر امکان داشته باشد یعنی ما از مشکل ثبوتی صرف نظر کنیم و از عدم امکان عادی و عقلی وضع الفاظ برای معانی توسط بشر چشم پوشی کنیم و مدعی شویم که این امر امکان دارد که بشر بتواند همه الفاظ را برای معانی وضع کند لکن این امر مشکل اثباتی دارد و آن این که مسئله وضع از مسائل بسیار مهم بشری است چون اساساً وضع به هدف آسان شدن تفهیم و تفهّم واقع شده و انسان‌ها بدون وضع نمی‌توانند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند پس وضع مبدأ مهم‌ترین تحول در زندگی بشر است که به وسیله آن ارتباط و مفاهمه انسان‌ها با یکدیگر آغاز شده و از آنجا که همیشه مسائل مهم در تاریخ بشر ثبت و ضبط شده لذا این مسئله هم باید به عنوان یکی از امور مهم در تاریخ ثبت می‌شد و حداقل در کتب تاریخ که حوادث کم‌اهمیت‌تر در آن نقل شده این مسئله هم باید نقل می‌شد در حالی که در هیچ کتاب تاریخی چنین مطلبی بیان نشده که کسی در فلان زمان الفاظ را برای معانی وضع کرده است و اگر چنین اتفاقی افتاده بود حتماً باید بیان می‌شد در حالی که چنین چیزی مشاهده نمی‌شود.

دلیل سوم:

مشکل مهم دیگری که در رابطه با وضع الفاظ توسط بشر وجود دارد این است که اگر واضع بشر بوده ایصال این الفاظ به همه انسان‌ها دفعهٔ واحدهٔ ممکن نبوده مثلاً فرض کنید واضعی همه الفاظ را برای معانی وضع کرده، ایصال این الفاظ به بشر دفعهٔ ممکن نبوده مخصوصاً در ابتدای امر و عادهٔ محال بوده که کسی در آن واحد همه الفاظ را به همه انسان‌ها برساند، اگر هم ادعا شود ایصال و تبلیغ وضع، تدریجی بوده فایده‌ای ندارد چون بین زمان وضع تا زمانی که این الفاظ به دورترین نقاط عالم برسد فاصله زمانی وجود داشته که مشکل این است که در این فاصله زمانی مردم با توجه به نیاز ضروری به الفاظ چگونه تفهیم و تفهم انجام می‌دادند. لذا این هم عادهٔ محال است.

دلیل چهارم:

اگر واضع یک نفر بود سؤال این است که برای مرتبه اول چگونه می‌توانسته این مطلب یعنی وضع لفظ برای معنی را به دیگران تفهیم کند، فرض کنید یعرب بن قحطان که نام او به عنوان واضع لغت عرب معروف است می‌خواسته به جمعی اعلام کند که لفظ ماء دلالت بر معنی و حقیقت آب می‌کند و هنوز وضعی در کار نبوده و برای اولین بار می‌خواسته لفظ ماء را برای معنا آب قرار دهد سؤال این است که خود تفهیم قرار دادن یک لفظ برای معنی در مرتبه اول چگونه ممکن بوده که مثلاً بگوید من لفظ ماء را برای این حقیقت که آب است وضع می‌کنم چون لفظی در کار نبوده تا به وسیله آن این مسئله را به دیگران تفهیم کند. اگر گفته شود با اشاره این کار انجام شده می‌گوییم اشاره در مورد امور حسیه جزئیه ممکن است که مثلاً یعرب بن قحطان عده‌ای را جمع کند و با اشاره به ظرف آب بگوید این ماء است ولی فرض این است که واضع لفظ ماء را برای طبیعت ماء قرار داده نه برای ماء موجود در داخل ظرف و یا ماء موجود در دریا و امکان تفهیم طبیعی معنای ماء به دیگران در مرتبه اول ممکن نبوده است لذا این مسئله هم مانعی جدی است برای اینکه واضع الفاظ را بشر بدانیم. نتیجه اینکه وقتی بشر نتواند واضع الفاظ برای معانی باشد پس واضع خداوند متعال خواهد بود.

بخش دوم کلام محقق نائینی:

بخش دوم کلام محقق نائینی این است که کیفیت وضع لفظ در مورد خداوند متعال چگونه است؟

خداوند که مثل انسان نیست که مثلاً روی عرش بنشیند و بگوید وضعتُ هذا اللفظ لهذا المعنی به نحوی که همه عالم بشنوند. محقق نائینی می‌فرماید وضع الفاظ برای معانی توسط خداوند تبارک و تعالی نه از قبیل جعل تشریحی است و نه از قبیل جعل تکوینی.

جعل تکوینی در واقع همان خلق موجودات است یعنی خداوند متعال چیزی را ایجاد می‌کند و با خلق و جعل خداوند چیزی ایجاد می‌شود و جعل لفظ برای معنی توسط خداوند تبارک و تعالی نمی‌تواند به جعل تکوینی باشد چون در جعل تکوینی انتقال معنا ندارد که از یک لفظی به یک معنایی منتقل شویم بلکه جعل تکوینی صرف ایجاد است، پس اگر گفتیم خداوند متعال جاعل به معنای خالق است انتقال از یک لفظ به معنای آن معنا ندارد.

جعل تشریحی مثل جعل قانون و مقررات و احکام بر متعلقات یعنی مثلاً جعل وجوب برای صوم، صلوة، حج و امثال آن، وقتی می‌گوییم خداوند متعال جعل تشریحی دارد یعنی خداوند قانون گذار است. ادعای محقق نائینی این است که جعل الفاظ برای معانی جعل تشریحی هم نیست. چه بسا گفته شود همان گونه که خداوند متعال احکام و قوانین و مقررات را به وسیله وحی و از طریق انبیاء برای مردم بیان می‌کرد به همین ترتیب لفظ را برای معنی جعل می‌کند و به انبیاء دستور می‌دهد که این را به مردم ابلاغ کنید.

و یا به این است که خداوند متعال الفاظ را به بشر الهام کرده یعنی ارتباط بین لفظ و معنی به بشر الهام شده یا ادعا کنیم که این امری فطری و جبلی است یعنی خداوند متعال این را در فطرت انسان قرار داده که الفاظ دال بر معانی باشند. وقتی گفته می‌شود فطری است منظور یک ریشه و خواسته درونی است مثل فطرت خداشناسی که در درون انسان وجود دارد. فرق فطرت و الهام هم معلوم است، وقتی گفته می‌شود فطری است یعنی همیشگی است ولی وقتی گفته می‌شود الهام است منظور این است که بعضی از اوقات به قلب و روح انسان الهام می‌شود. به هر حال تصویر کیفیت وضع توسط خداوند متعال به این نحو است که یا از طریق انبیاء ابلاغ شده یا خداوند تبارک و تعالی به بشر الهام می‌کند و یا آن را در نهاد و فطرت هر بشری به ودیعه گذاشته است.

بر این اساس نتیجه‌ای که محقق نائینی می‌گیرد این است که دلالت الفاظ بر معانی بدون موجب و صرف جعل نیست بلکه یک جهت خاصی وجود دارد که اقتضاء می‌کند از فلان لفظ فلان معنای مخصوص اراده شود تا ترجیح بلامرجه پیش نیاید، اینکه شخصی لفظ ماء را برای حقیقت آب استعمال می‌کند بدون مرجح و بی‌جهت نیست و یک زمینه واقعی دارد و یک ارتباط واقعی بین لفظ و معنی توسط خداوند متعال ایجاد شده که یا از طریق انبیاء به مردم ابلاغ شده یا به انسان الهام شده و یا فطرتش او را راهنمایی می‌کند که لفظ ماء را برای معنای آب قرار دهد. اینکه گفته شد به نظر محقق نائینی رابطه بین لفظ و معنی متوسط بین واقعی و اعتباری است به این خاطر است که از یک طرف این ارتباط اعتباری است چون از اعتبارات و مجعولات خداوند تبارک و تعالی است لذا به این جهت امر تکوینی واقعی محسوب نمی‌شود، از طرفی هم با سایر امور اعتباریه فرق دارد و این ارتباط اعتبار محض نیست چون به واسطه انبیاء یا الهام یا فطرت بوجود آمده است.^۱

بحث جلسه آینده: انشاء الله نظریه محقق نائینی را در جلسه آینده مورد بررسی قرار خواهیم داد.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. اجود التقریرات، ج ۱، ص ۱۰ - فوائد الاصول، ج ۱، ص ۳۰.